

مجموعه شعر - ۶

همواره عشق بی خبر از راه می رسد

عسین منزوی

به کوشش: محمدا فتاحی



انتشارات آفرینش با همکاری انتشارات نگاه

۱۳۹۸

منزوی، حسین، ۱۳۲۵-۱۳۸۳.

همواره عشق بی خبر از راه می رسد / حسین منزوی؛ مجموعه شعر؛ ۶ / به کوشش محمد فتحی.

تهران: آفرینش؛ نگاه، ۱۳۹۶، ۲۰۶ ص.

ISBN: 978-600-135-060-3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴ Persian poetry-20th century

الف. فتحی، محمد، [گردآورنده]

۱۳۹۶ ۴۴۵۸۳/ن: PIR۸۲۲۳/۶۲/۱۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۹۸۴۶۳

انتشارات آفرینش با همکاری انتشارات نگاه

مجموعه شعر - ۶

همواره عشق بی خبر از راه می رسد

حسین منزوی

به کوشش: محمد فتحی

طرح جلد: بهاره رضایی، راقی، حروف عینی و صفحه آرایی: نگاه، سیما اکرمزاده

چاپ اول: ۱۳۹۸، چاپ دوم: آفرینش، پیدری، شمارگان: ۲۷۵ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۵-۰۶۰-۳

مرکز پخش: مؤسسه گسترش و توسعه انتشارات نگاه

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات نگاه است.

* * *

مؤسسه انتشارات نگاه: خ. انقلاب، ح. شهدای راندار، تهران

بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۳۷۷۰۶۶۴۸، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۰۵۷۰

مؤسسه انتشارات آفرینش: میدان امام حسین (ع)، خ. ۱۷ شهرپور، پلاک ۲۰

چهارراه صفا، پ ۳۰۳، تلفن: ۲-۷۷۵۳۸۵۳۱ تا ۹-۷۷۶۵۴۷۳۷، تلفکس: ۷۷۵۱۰۵۳۱

* * *

پست الکترونیکی: afarinesh@nasheran.com

Email: afarinesh_publication@yahoo.com

قیمت: ۲۳ هزار تومان

فهرست

- سخنی بر این دفتر ۱۱
- نزل ۱۲
۳۷۵. در مقام پذیرش، خوش است خاموشی ۱۴
۳۷۶. دایم، دایم می آید؟ ای آسمان خاموش! ۱۶
۳۷۷. شب را، کنار، بچ نه شتم به پای خود ۱۷
۳۷۸. برج ویرانم غبار خویشتن، نشان کرده ام ۱۹
۳۷۹. تقدیر، تقویم خود را، تماماً، خوب می کشید ۲۰
۳۸۰. نگفت و گفت: چرا چشم دیت آن دو کبود ۲۲
۳۸۱. در تنگ نظر سعه‌ی صاحب نظری نیست ۲۳
۳۸۲. آب، آرزو نداشت به غیر از روان شدن ۲۴
۳۸۳. حکم از زمین رها شدن نبود ۲۵
۳۸۴. نگاهم به دنبال خط غباری است ۲۶
۳۸۵. آیا من این تن - این تن در حال رفتنم؟ ۲۷
۳۸۶. امشب ستاره‌های مرا آب برده است ۲۸
۳۸۷. من خود نمی‌روم، دگری می‌برد مرا ۳۰
۳۸۸. من شراب از شما نمی‌خواهم ۳۱

۳۸۹. امشب غم تو در دل دیوانه نگنجد ۳۲
۳۹۰. مرا ندیده بگیرید و بگذرید از من ۳۳
۳۹۱. دست و رو در آب جو تر کردیم، گیرم ز ناچاری است ۳۵
۳۹۲. جز همین دره در دشت و صحاری بودن ۳۷
۳۹۳. به سودای آسمان پر و بال می زنی ۳۹
۳۹۴. چه بد عیدی شد این از صد عزا بدتر، چه بد عیدی ۴۰
۳۹۵. می گو؟ که تا شهابش از این گور بگذرد ۴۱
۳۹۶. دریا نبودم اما توفان سرشت من بود ۴۲
۳۹۷. وقتی تن از آن کندی، دیوار فرود آمد ۴۳
۳۹۸. کسم را آن سوی ظلمت، مرا صدا می کرد ۴۴
۳۹۹. پیگن بودم و تمثیل دیشب تو چه بود؟ ۴۶
۴۰۰. روز با و فته ها بی تو با تقویم چرخیدند ۴۸
۴۰۱. نشان به آسمان سودا پس زد جبین مرا ۴۹
۴۰۲. می آمد از برج ویران بردن که خاکستری بود ۵۱
۴۰۳. هستی چه بود اگر که ما را ته را نداشت؟ ۵۲
۴۰۴. درخت خشک من از رار فصل بی خار است ۵۴
۴۰۵. می کنم الفبا را، روی لوحه ی سنگی ۵۵
۴۰۶. شبح میان ما از بوی سوختن می گفت ۵۶
۴۰۷. الانسیم نوازش، بر این چمن چه رسید؟ ۵۷
۴۰۸. ای باغ چه شد مدفن خونین کفناخت؟ ۵۸
۴۰۹. نمی گذارم از من بگیردت زمانه ۵۹
۴۱۰. درون آینه ی روبه رو چه می بینی؟ ۶۰
۴۱۱. ایرانم! ای از خون یاران لاله زاران! ۶۱

□ همواره عشق بی خیر از راه می رسد

۴۱۲. باز سؤم آذر، سرو من، تو را کشتند ۶۳
۴۱۳. آزرده‌ام، آزرده از این عمر نفس‌گیر ۶۴
۴۱۴. پر گشودیم و به دیوار قفس‌ها خوردیم ۶۵
۴۱۵. چندان که طلا به دار گم شد ۶۶
۴۱۶. تقدیرم این گونه است: کار گِل به جای کار دل، آری ۶۸
۴۱۷. صدای بال ملایک خوشا و باز خوشا ۶۹
۴۱۸. مرا دریا بای آینه، ای آب زلال ای دوست ۷۰
۴۱۹. تاج جهان بود و عشق باقی بود ۷۱
۴۲۰. باز مست و بیدار خوابی است ۷۲
۴۲۱. تشنگی این کوزه‌ی سُفالی عاشق! ۷۳
۴۲۲. دیسَر برای دم زدن از عشق باید زبانی دیگر اندیشید ۷۴
۴۲۳. نام من عشق است، آوا می‌شناسیدم؟ ۷۵
۴۲۴. دیدنت گرچه اادی آمد است ۷۷
۴۲۵. گرچه با این شیوه جای آشتی نگاشتی ۷۸
۴۲۶. روز رنگ سبزه‌ی افسرده دردم ۷۹
۴۲۷. دلگیری کدام عتاب گرفته بود؟ ۸۰
۴۲۸. سلام ای قهوه‌ای یک لحظه چون دریا تشنگی! ۸۱
۴۲۹. بی‌عشق چه فرسوده، چه فرسوده‌ای، ای دل ۸۲
۴۳۰. باورت می‌کنم ای صبح نخستین! ای دوست! ۸۳
۴۳۱. ما دل سپرده‌ایم به گریه برای هم ۸۵
۴۳۲. با چه نامی؟ از کدامی؟ از کجایی؟ ای هراس! ۸۶
۴۳۳. فرود آمدم از بهشت در این باغ ویران خدایا، ۸۷
۴۳۴. ای کوچه‌ی قدیمی دیدار ما سلام! ۸۸

۴۳۵. از تو شهرم قفس است ای همه آزادای من!، ۸۹
۴۳۶. به هوش باش خصمات از کمین به کام می کشد، ۹۰
۴۳۷. شهاب زر نکشیدی شب سیاهم را، ۹۱
۴۳۸. آسمان ابری است از آفاق چشمانم پرس، ۹۲
۴۳۹. سرگشتگی باد بهاری از من آموخت، ۹۳
۴۴۰. گرگ! آری گرگ! آنک چنگ و دندان آخته، ۹۴
۴۴۱. ای خوش آمدی نه خسته؟ خوشا تو ۹۵
۴۴۱. محبوبم از نگاه، شرابی به من بده ۹۶
۴۴۳. به اندازه‌ی عشق جا داشت، اتاق تو و خانه‌ی تو ۹۷
۴۴۴. صبحی که دوست پرده ز رویش درافکند ۹۸
۴۴۵. عشق راز است که خورشید به بارانش گفت ۱۰۰

چهارپاره‌ها

- بنشین و بنواز ۱۰۴

- چهارلختی‌ها ۱۰۷

شعرهای آزاد

- غزلی در راه: غزلی دارم در راه که می‌بالد ۱۱۳
- سیب! شعری نوشت عاشق: ۱۱۶
- وصل: مثل سیب سرخ قصه‌ها ۱۱۷
- پرسش: تو بر کدام رتبه ۱۱۸
- سیب و سکه: در گوشه‌ی بی‌از این جهان، امشب ۱۲۱

۸ □ همواره عشق بی‌خبر از راه می‌رسد

۱۲۴	سینکوب (۱): دل
۱۲۵	عشق را... نامه‌یی در جیم
۱۲۶	منحنی: اولین تنفس، اولین گریستن
۱۲۷	پیوند: دیر آمده بودم
۱۲۹	تیغ و ترمه: تیغی برهنه داشت
۱۳۱	کشیده قامت من: حنجره‌ها، غریبه‌اند و
۱۳۳	آفتاب: گردد، آن چنان که گوینی
۱۳۵	دریغا! دریغافره‌ها!
۱۳۷	چاو و من: می‌آیم و میدان‌های مین
۱۳۹	اسم اعظم: سستی
۱۴۲	بی مرگی: در عشق
۱۴۴	رابعه: نمازت
۱۴۶	عتیق: گرسنگی ام
۱۴	چیزی بگو: کدام هستی را
۱۴۹	کسی با من: می‌توانی
۱۵۰	حتّا حنظل را... از هر جا آغاز کنی
۱۵۲	دغدغه: چه دغدغه‌یی است که
۱۵۶	در ایستگاه مه‌آلود: مشایعتی
۱۵۸	خطاب: شجره‌نامه‌ات
۱۶۰	با این همه: از هر خیالی که
۱۶۲	نیروانا: آمدنت آمیزه‌ی خزیدن و
۱۶۴	روزها، همه... هر صبح
۱۶۶	وزن (۱): چه وزنی دارد

- وزن (۲): چایی فروش سر میدان ۱۴۹
- وزن (۳): می توانی ۱۶۹
- بهار! / هیس! ۱۷۱
- به همین سادگی!؛ به زمانی که ۱۷۳
- تصویر در تصویر: آرزوی بزرگ کودکانی نزدیک! ۱۷۵
- تنها همین امشب: می توانی آن قدر خسته باشی ۱۷۸
- بازگشت: اگر برای برگشتن ۱۷۹
- خلیق: دلم برایت یک ذره است ۱۸۲
- همه چیز برای تو: دهان کدام لبخند خواهی شد ۱۸۴
- رحمت: د بهار این کوچه ۱۸۵
- نامه: نام: بهی تو، آغاز می کنم نامم را ۱۸۷
- سینکوب (۲): بی ایست که بایستانی ام؟ ۱۸۹
- شکراب: پاهای تو ۱۹۱
- کدام ستاره: چرا بایک برادر مالید اشک بریزم؟ ۱۹۳
- آستانه ی ناگهان: خواب ۱۹۶
- سودا: در این آشفته بازار ۱۹۸
- اطلس: ماندن یا نماندن ۱۹۹
- کودک، زن، گیلاس: زیر درخت، ۲۰۰
- پرواز: اگر دُعا پرنده را بلند بود ۲۰۲
- تیمم: با دلی شکسته تر ۲۰۵
- رَد پا: برای آن که به میدان برسم ۲۰۶

به نام خدا

سخنی بر این دفتر

بزه‌شگر و شاعر ارجمند جناب آقای «عزت‌الله فولادوند» دربارهٔ منزلی جملهٔ درخشانی دارد. او می‌گوید: «از عشق گفتن و نوشتن و سرودن هیچ هنر منزوی است» شیفتگی و شوریدگی روحی منزوی را او برنده‌ای بی‌قرار ساخت که رهاورد هر نعمه‌اش، شماری از دل‌ناترین غزل‌های عاشقانه ماست.

سرچشمهٔ جوشانی در نهادش می‌روشنید که نهایی نداشت. اگر بر اساس انگاره‌های روانساز هم بخواهیم به این مسأله نگاه کنیم، باید نقبی به اندیشه‌های «نگ» بزنیم. خاصه هنگامی که این بیت را بخوانیم:

من عاشق خود توام ای عشق. و هر رما:

نامی زنانه بر تو نهادم، بهانه را

دکتر «سیروس شمیسا» در کتاب ارزشمند «نگاهی به باب

سپهری» می‌نویسند:

«هر مردی در خود تصویر ازلی زنی را حمل می‌کند، نه تصویر

این یا آن زن بخصوص را، بلکه یک تصویر بخصوص زنانه را، این

تصویر اساساً ناخودآگاه است؛ عاملی است موروثی از اصلی ازلی که در دستگاه حیاتی مرد مستتر است؛ صورت مثالی‌ای از همهٔ تجربیات اجدادی جنس مؤنث، خزانه‌ای از همهٔ تجربیات و احساساتی که تاکنون در زنان بوده است.»

به همین دلیل است که یکی از واژه‌های کلیدی غزل منزوی، «زن» است. به این چند بیت توجه کنید:

الا زنی که صدایی، فقط صدا، ای زن
صدای با دل و جان من آشنا ای زن
من از تو نام تو را خواستم، غروب آری
که تا به نام بخوانم شبی تو را ای زن
تو هیچ نام نداری به ذهن من، ناچار
به نام سق، ته را می‌زنم صدای زن

شاعری که از ناگهانی عشق می‌گوید به موعود بودن آن نیز نظر دارد. او همواره اعتقاد داشت که عشق ناگهان از راه می‌رسد مانند مسافری که به ناگاه در درگاه خانه پدیدار می‌شود. این دفتر نیز همانند دفترهای دیگرش از نابهنگامی عشق از نگاه حسین منزوی این پرده بی‌قرار عشق است.

باری، امیدوارم این مجموعه نیز چون شعرهای دیگر منزوی مورد توجه علاقمندان شعر خاصه آثار منزوی قرار گیرد، که چنین است.

با چنین آیه
محمد فتحی